

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قرآن یک مجموعه‌ی کتابی است که حتی غیر مسلمان‌ها هم که مثلاً معتقد نیستند که قرآن از جانب خدا آمده ولی می‌دانند در هر کاری بهترین کتاب است. بهترین کتاب اخلاق است، بهترین کتاب روانشناسی است، بهترین کتاب جامعه‌شناسی است، به اضافه‌ی اینکه معنی‌اش را در صورتی خوب آدم متوجه می‌شود که به یاد داشته باشد که مبنای قرآن بر وحدانیت خدا است یعنی یک خدایی، یک نفری که تمام این امور را اداره می‌کند، یک شخص وجود دارد به اسم «خداوند». مثلاً وقتی می‌گوید که: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (سوره رعد، آیه ۱۱) خداوند هیچ قومی را تغییراتی نمی‌دهد. البته همه تفسیر کردند یعنی «اصلاح کند»، «خوبی بدهد» ولی بدی هم می‌شود گفت یعنی هیچ تغییری نمی‌دهد بدی یا خوبی، حالا این «مگر»، حتی می‌گوید آیا آن جهت این است یا این جهت آن؟ که فرق می‌کند. الا اینکه اینها، این مردم، این مردمی که آن قوم را تشکیل می‌دهند درونشان را، نیت‌شان را عوض کنند. البته این عوض کردن درون، ظاهرش با خود ماست. چه با معلمین اخلاقی، معلمین روانشناسی و امثال اینها ولی نتیجه دادن به آن با خداوند است یعنی در واقع آنهایی که معتقدند، می‌گویند: آنچه از ماست این است که ما کار می‌کنیم، می‌رویم دنبال فکر و نیت خودمان، اصلاح می‌کنیم آنچه از خداست، دیگر خداوند خودش توفیق بدهد، ما می‌گوییم خدایا! ما این کار را آنچه فرمودی، انجام دادیم ولی نتیجه از ما بر نمی‌آید، آن را خودت انجام بده ولی ظاهرش این است که این عمل ما اصلاح می‌کند. این آیه هم درس روانشناسی و اخلاق شخصی است و هم درس جامعه‌شناسی یعنی تغییرات همه‌ی جوامع است. هر جامعه‌ای تغییری در وضعیتش باشد، دل‌های مردم تغییر که بکند، آن هم تغییر می‌کند یعنی خداوند وقتی اجازه می‌دهد عوض بشود که مردم هم نیت‌شان را عوض کنند. یا یک دستوری می‌دهد، جهت‌ش را هم می‌گوید: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (سوره اسراء، آیه ۳۶)، پیروی نکن از چیزی که علم برای اینها، إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ هم چشمت که می‌بیند و هم گوشت که می‌شنود و هم دلت یعنی نیت‌ات در نزد خدا جداگانه مسئولند. ما که خدای نکرده اگر بد رفتار کنیم، خداوند از ما مجازات می‌خواهد یا خوب رفتار کنیم، خودش خوبی به ما می‌دهد، دیگر چشم و گوش ما چیست؟ خداوند چشم و گوش را هم جدا از روح، مسئول قرار داده. درست است این چشم ما که یک جایی را می‌بیند یا یک مطالعه‌ای می‌کند، اینها به امر روح است ولی خداوند گذشته از آن امری که اینها را گفته، او را مجازات می‌کند، خود اینها را هم مجازات می‌کند یعنی این معذوریتی که حالا

خیلی رسم است، می‌گویند: المأمور معذور. نه، هر مأموری معذور نیست. اگر مثلاً کسی امر کند، مثل همین دولت‌هایی که در دنیا بودند از اول تا آخر، بگویند فلان جا آدم بکش، آن مأمور نباید بکند. اگر نمی‌تواند، باید از کار کنار برود که او خودش برود. حالا این بحث از چندین جهات مورد بحث قرار گرفته است.

چرا چشم و گوش و دل و اینها جداگانه مسئول هستند؟ برای اینکه چشم را خدا داده برای اینکه ببیند و آنچه وظیفه‌ی دیدن است، انجام بدهد ولی تشخیصش و اینکه کجا را ببیند با خودش نیست و اگر به عمد ببیند مثلاً اگر یکی همینطور ببیند که دیگری دارد آدم می‌کشد، گناه ندارد، همینطوری دیده ولی اگر به تماشا بایستد که یکی آدم می‌کشد، آن گناه دارد، اینی که به اراده بکند. بنابراین انسان در اراده‌ی خودش، چه اراده برای چشمش، چه برای گوشش، چه برای قلبش باید دقیق باشد و مطابق با حق و حقیقت کار بکند. هیچ چیزی هم مانع این حق و حقیقت نمی‌شود و اینکه می‌گویند المأمور معذور، صحیح نیست. چشم پس فردا بگویند که خدایا! به من گفت که نگاه کن، من مأمور بودم دیگر!

شما الان اگر بخواهید جایی را نگاه کنید یا ببینید، یا حرفی گوش بدهید، دلتان بگوید بکن، چه کسی مأمور است؟ دلتان مأمور است؟ نه! دل آمر است و گناهکار است، عین کسی که به دیگری بگوید: کار خطایی بکن، هم خود او مسئول است، هم این مسئول است. این دستور البتّه موجب می‌شود که جامعه نظم و ترتیب خودش را داشته باشد. این مصداق پیدا می‌کند وقتی همه‌ی مردم خواستند که مثلاً این نحوه زندگی کنند، نحوه‌ی خوبی زندگی کنند، بهتر از این، اگر همه خواستند و این خیر را خواستند و در صددش بودند که انجام بدهند، انجام می‌شود ولی غیر از آن با زور نمی‌شود، فقط اینجا تغییر یک جامعه با نفس خود مردم است. اینجا است که نه تنها شخص، مسئول خودش هم هست، مجازات بدی‌های خودش را می‌بیند و پاداش خوبی‌های خودش، بلکه جامعه هم اگر خطا برود در آن اثر می‌کند، باید مجازات بکند. ان شاء الله خداوند به ما درک و فهم و همچنین قدرت بدهد که این دستوراتش را انجام بدهیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۴/۱/۲۹، جلسه خواهران ایمانی)

\*\*\*\*\*

قرآن کتابی است که به درد همه‌ی طبقات می‌خورد و به روح تمام مردم نفوذ و اثر دارد. حتی از لحاظ فقری یک کسی که بیشتر در حال جذب است و تقریباً جذب بر او غلبه دارد، در همان ساعات و دقائق مختصری که برایش ممکن است، یک آیه بخواند، یک سوره‌ی کوچکی بخواند، مفید است، به دردش می‌خورد و باید همه‌ی آنچه آدم می‌خواند، دو قصد داشته باشد (یعنی ما که می‌خوانیم، مسلمان‌ها، درویش‌ها) یکی قصد تیمّن و تبرّک. می‌گوییم این همان حرفی است که خالق ما گفته است. عین عبارت او است، ما تیمناً تکرار می‌کنیم. «تیمناً» یعنی در روح ما اثر کند. وقتی اینطوری معتقد باشیم باید تمام آیات را با دقت بخوانیم و در عمق روحمان اثر بگذارد. برای اینکه مثلاً

در این سوره، آیه‌ای می‌خوانیم، در چند سوره‌ی بعد یک آیه‌ی دیگری که این آیه را توضیح می‌دهد، یا برایش استثنایی قائل می‌شود، می‌خوانیم.

مثل فرض بفرمایید یک باغ گلستانی، گل‌فروشی‌ها را دیدیم که همینطور گل قطار کرده‌اند ما همه را می‌بینیم، مثلاً یکی را انتخاب می‌کنیم. قرآن هم نقش و تصویر کوتاه این باغ است، همه چیز در آن هست. مثلاً در یک آیاتی از قرآن هست که: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا (سوره آل عمران، آیه ۸) خدایا! قلب مرا مغشوش نکن. این ظاهراً یک دعایی است که خیلی عادی می‌خوانیم و رد می‌شویم. «مغشوش نکن» یعنی هر نحوه مغشوشیتی، غشی در جهان باشد، یک لحظه‌ای به دل ما آمده و رفته. آمده، یا رفته و یا مانده. اگر رفته، به همت پیرو یا توجه خداوند و التفات خاصی بوده. هر مرتبه هم این اغتشاش را به منزله‌ی یک نوع مرگی دانسته و ثبات را به منزله‌ی حیات. این است که در آیاتی که دارد بهشت را توضیح می‌دهد: أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره بقره، آیه ۸۲ / سوره اعراف، آیه ۴۲ و...) ابدی یعنی دیگر اغتشاشی در آن نیست، بهشت است. بعد در یک آیه‌ی دیگری از قول یک گروهی می‌گوید: رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ (سوره غافر، آیه ۱۱) خدایا! دوبار ما را کشتی و دوبار هم زنده کردی ولی در زندگی می‌بینیم که ما چند بار کشته شدیم و زنده شدیم. از دوبار بیشتر! با توجه به اینکه این اغتشاش‌های فکری را اگر یک درجه‌ای از مرگ بدانیم، همین مسأله‌ای که ما ظاهراً در مورد نوع خودمان، (نه شخص خودمان)، می‌بینیم خیلی دامنه‌ی وسیعی دارد. همین هم هست که فرموده‌اند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، کسی که خودش را شناخت، خدا را شناخته یعنی اگر ما خودمان را بشناسیم، این چیزهای مختلفی که در وجودمان هست را بشناسیم، خدا را شناختیم برای اینکه خدا خالق اینهاست.

از کسی چیزی به وجود نمی‌آید، جز آنکه به خودش هم شبیه است. فرض بفرمایید از کبوتر، زاغ زائیده نمی‌شود. یک تغییراتی پیدا می‌شود که به اصطلاح مبدأ نظریه‌ی ترانسفورمیسیم است. این مسأله‌ی خود انسان که گفته‌اند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ظاهراً، من که خودم را می‌شناسم، می‌دانم چی هستم؟ کی هستم؟ پس دیگر این نحوه شناخت را که همه‌ی بشر دارند، تقریباً هیچ بشری نیست که در این موضوع فکر نکند. پس آن شناختش، یک شناخت عمقی است از حالات خودش، از نفس خودش یعنی واقعیت وجودی خودش، از آن بشناسیم و این اینقدر مهم است یعنی تمام در واقع مشکلات جهان را در بر می‌گیرد. برای همین اغتشاش به اصطلاح قلب، علمی ایجاد می‌شود. برای نحوه‌ی غذا خوردن علمی کار می‌کند. برای بیماری و شناختش علمی ایجاد می‌شود. تمام جهان دور می‌زند بر دور و بر این موجود، این وجود. حقیقت هم هست، چرا؟ چون خداوند گفته است: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (سوره بقره، آیه ۳۰) این خلیفه که تعیین کرده، غیر از خود خداوند است که لایموت (سوره فرقان، آیه ۵۸) همیشگی حیات دارد، مرگ ندارد ولی این نمایندگان، وکلایی، به اصطلاح نوّابی که تعیین کرده، اینها همه یک روزگاری مرگ هم

دارند. پس وقتی شناخت، مسلماً اربابش را هم که خداوند است، می‌شناسد. بعضی‌ها نوشته‌اند (از بزرگانی، دانشمندان، چه ایرانی، قدیمی، چه خارجی‌ها، غیر ایرانی‌ها) که علم برای این است که آدم خودش را بشناسد؟ یا هدف از علم هم خود علم است، یک چیز دیگری نیست؟ بعضی می‌گویند علم (هر علمی) آیا باید با هدف باشد یعنی برای سودی باشد؟ یا اینکه نه، البته کسی که روحیه‌ی کنجکاوی دارد گاهی فکر می‌کند که اگر من خودِ همین مسأله را حل کنم، برایم مفید است، به آن علاقه‌مندم. به چه درد می‌خورد؟ نه! لازم نیست ولی می‌گویند که هدف علم باید روشن باشد یعنی بشری‌هدف زندگی نکند.

این همان درسی است که اگر یک خرده توسعه بدهند، همه‌ی مشکلات انسان را رفع می‌کند. اگر هدف کسی آسایش خلق باشد، خیلی ارزش دارد و حتی از لحاظ مذهبی گفته‌اند: کسی که کوشش کند، یا زحمت زیادتری به گردن بگیرد برای اینکه وضع زندگی، وضع مادی زندگی خانواده‌اش (البته خانواده که باشد، خودش هم در آن هست.) بهتر بشود، خداوند به این اجر می‌دهد. کمک می‌کند. اینقدر به اصطلاح نفع رساندند. به این جهت، باید در زندگی هدف داشت. داشتن یک هدف مشخص که خیلی دور نباشد از وضع فعلی ما، به اصطلاح مشخص بودن هدف، انسان را هم به راه توحید عادت می‌دهد و هم کوشش‌اش را زیادتر می‌کند.

این تشویب‌هایی که پیدا می‌شود، آنها در واقع اهرم‌ها و شیطان‌های کوچک و بزرگی هستند که از اول خلقت بشر دشمنی داشتند.

حالا ان شاء الله خدا ما را از آن دشمنان حفظ کند و بعد آن نیرو و بصیرتی را که در زندگی لازم است، به ما بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۴/۲/۵، جلسه برادران ایمانی)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پندصلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکتب‌های عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.**

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید.